

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: شبیم اوغوز
برگردان: مهرداد امامی
فرستنده: علی مشرف
۰۶ مارچ ۲۰۲۵

فاشیسم متأخر و دولت ترکیه: مسائل ستراتیژی

(۱)



چپ در ترکیه از ایجاد شکل‌های سازمانی و پیش‌بردن ستراتیژی‌های سیاسی مؤثری، که به شکل دولت فاشیستی متأخر نوظهور به نحوی کارآمد بپردازند، ناتوان بوده است. در ترکیه، ستراتیژی‌های جناح‌های مختلف چپ بر اساس این‌که چگونه رژیم سیاسی را تعریف می‌کنند، متنوع است. به بیان کلی، چپ در ترکیه را می‌توان در قالب سه جناح اصلی دسته‌بندی کرد

توضیح مترجم: مقاله شبیم اوغوز در آخرین شماره مجله سوسیالیست رجیستر، گشایش‌ها و انسدادها: ستراتیژی سوسیالیستی دو دوراهی (جنوری ۲۰۲۵) منتشر شده است. اهمیت این مقاله در ارائه جزئیات دقیقی از فضای سیاسی عمومی و مشخصاً سیاست چپ ترکیه در سال‌های اخیر با خوانشی متأثر از نیکوس پولاتزاس است. این مقاله برای فهم آرایش موجود قوای سیاسی با محوریت نیروهای چپ در ترکیه ایده‌های مهمی دارد، آن هم نه فقط در سطح آکادمیک بلکه در سطح سیاسی. شبیم اوغوز، استاد سابق دانشگاه باشکنت از استادان مخالفی است که در ۲۰۱۶ بیانیه موسوم به "شریک این جرم نمی‌شویم" را امضاء کردند. او همچنین در ۲۰۲۲ به اتهام رابطه با جنبش کُردی به خاطر عضویت

در یک نهاد مشورتی حزب دموکراتیک خلق‌ها (HDP) در پارلمان از طرف دانشگاه باشکنت مجبور به استعفاء شد. حوزه تخصصی او علوم سیاسی به‌ویژه نظریه دولت، مارکسیسم، جنبش‌های اجتماعی ترکیه و البته اقتصاد سیاسی است. او در این مقاله از خوانش پولانزاسی خود از شکل دولت در ترکیه می‌گوید و فاشیسم متأخر در این کشور را مفهوم‌پردازی می‌کند. تأکید بر مسائل ستراتیژیک جنبش چپ ترکیه این مقاله را برای سایر نیروهای انقلابی و چپ منطقه نه تنها خواندنی بلکه ضروری می‌کند. از شب‌نم اوغوز پیشتر کتاب "دولت و بین‌المللی شدن سرمایه: بازنگری جهانی‌شدن به مثابه بین‌المللی شدن سرمایه - مفاهیمی برای درک دولت" (شب‌نم اوز، نشر سمندر، ترجمه احسان رستمی، آبان-عقرب- ۱۳۹۸) به فارسی منتشر شده است.

مسئله ستراتیژی چپ متکی بر شکل خاصی است که دولت سرمایه‌داری در یک بزنگاه تاریخی و صورت‌بندی اجتماعی مشخص به خود می‌گیرد، و نیز متکی به دیدگاه‌های سیاسی بازی‌گران دخیل. این مسئله در رابطه با چپ در ترکیه نیز صدق می‌کند. از آنجا که دولت ترکیه در طول حکومت بیست‌و دو ساله حزب اسلام‌گرای سیاسی "عدالت و توسعه" (AKP) دستخوش روند متناقض فاشیستی‌سازی شده است، چپ مجبور شده ستراتیژی خود را بر اساس این وضعیت تطبیق دهد. همراه با اقتدارگرایی فزاینده رژیم پس از مقاومت پارک گزی در ۲۰۱۳ - نمونه دیگری از "مبارزه میدان‌ها" - ستراتیژی رایجی در میان جناح‌های مختلف چپ وجود داشته که اولویت آن ایجاد ائتلاف‌هایی برای مخالفت جمعی علیه رژیم حزب عدالت و توسعه بوده که برخی از آن‌ها شکل ائتلاف‌های انتخاباتی به خود گرفته است. در این جستار، به بررسی ستراتیژی چپ در مقابل این شکل جدید رژیم در ترکیه می‌پردازم و به دنبال درس‌هایی هستم که می‌توانند در رابطه با ستراتیژی مقابله با فاشیسم متأخر در بسترهای دیگر مفید باشند.

ستراتیژی‌های چپ باید با شرایط متفاوتی مثل محدودیت‌های شکل معینی از دولت سرمایه‌داری، تغییرات بین شکل‌های اجتماعی مختلف دولت سرمایه‌داری و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم سازگار شوند. وقتی به بحث از رابطه بین شکل دولت و ستراتیژی چپ در این بسترها می‌پردازیم، سه بزنگاه تاریخی متمایز اهمیت مشخصی می‌یابند. نخست وضعیت انقلابی در روسیه پیش از اکتوبر ۱۹۱۷ است، جایی که هم‌زمان دو قدرت وجود داشتند: شوراهای متشکل از کارگران و دهقانانی که مستقیماً در تصمیم‌گیری دخالت داشتند و دولت موقت که در پی انقلاب فبروری ظاهر شد. در این بزنگاه، لنین خواهان آن بود که شوراهای سازوبرگ‌های دولت موجود را تسخیر و نابود کنند و در نتیجه، پویش (دینامیک) "قدرت دوگانه" را از خلال ایجاد "دولت کارگران" از میان بردارند.

بزنگاه دوم ظهور فاشیسم کلاسیک در اروپا طی دوران بین دو جنگ جهانی است، جایی که مسئله اساسی حول مشخص کردن ترکیب ائتلاف‌ها علیه فاشیسم بود. ستراتیژی "جبهه متحد" به دنبال ائتلاف تمام سازمان‌های طبقه کارگر و سوسیالیستی بود، در حالی که هدف ستراتیژی "جبهه مردمی" ائتلافی گسترده‌تر متشکل از احزاب سیاسی و بخش‌های اجتماعی مختلفی بود که مخالف فاشیسم بودند اما لزوماً مخالفتی با سرمایه‌داری نداشتند. برای مثال، ستراتیژی "جبهه مردمی"، مانع پیشرفت فاشیسم برای مدتی در بعضی از کشورها مثل فرانسه در طول دهه ۱۹۳۰ شد. محور این ستراتیژی‌ها چگونگی ممانعت از به قدرت رسیدن فاشیسم بود و نه این‌که چگونه می‌توان فاشیسم حاکم را سرنگون کرد. زمانی که فاشیسم به قدرت رسید، عرصه مبارزه بستگی به چگونگی تشکیل و تثبیت فاشیسم در هر کشور مفروض داشت. انتخابات در نمونه‌های آلمان و ایتالیا تعلیق شدند و سازوبرگ دولت حمایت بخش‌های وسیع جامعه را از طریق بسیج سراسری به دست آورد. این امر متفاوت از دیکتاتورهای نظامی در یونان، پرتغال و اسپانیا بود که در کنار تعلیق انتخابات نتوانستند در میان توده‌ها جایگاهی برای خود ایجاد کنند. در این بسترها، مبارزات

اجتماعی در بیرون از دولت تداوم یافتند و فروپاشی این رژیم‌ها را از طریق تعمیق تضادهای درون‌دولتی تسریع کردند. [۱]

بزنگاه سوم ظهور چیزی است که نیکوس پولانزاس "دولت‌گرایی اقتدارگرا" نامید که خصلت‌نشان آن اُفول سپهر سیاسی و تقویت قوهٔ مجریه در مواجهه با تضادهای تعمیق‌یافتهٔ سرمایه‌داری از اوایل دههٔ ۱۹۷۰ به بعد است. [۲] به زعم پولانزاس، دگرگونی این شکل جدید از دولت از طریق ستراتیژی "قدرت دوگانه" ناممکن است، چرا که دولت در چنین بستری سنگری نیست که بتوان آن را به واسطهٔ نیروهای بیرونی فتح کرد و سپس با یک منبع قدرت رقیب نوین جای‌گزینش کرد. در عوض، پولانزاس ستراتیژی "سوسیالیسم دموکراتیک" را طرح کرد که بر اهمیت کسب قدرت جنبش‌های اجتماعی از خلال دموکراسی مستقیم تأکید داشت در همان حالی که این جنبش‌ها می‌کوشیدند مناسبات و سازوگرهای درون‌دولتی را از طریق دموکراسی نمایندگی و مجموعه‌ای از گسست‌های سیاسی دگرگون کنند.

این قاعده رهنمودی برای به قدرت رسیدن احزابی مثل سیریزا در یونان و سایر احزابی شد که به دنبال ستراتیژی‌های جدید گسست از دولت‌های سرمایه‌داری موجود بودند. همچنین این قاعده تا پیش از انتخابات جون ۲۰۱۵ در ترکیه گزینه‌ای معنادار بود. با این حال، پس از انتخابات ۲۰۱۵ بزنگاه سیاسی در ترکیه امکان این نوع ستراتیژی چپ را از بین برده است، اما به شکلی که نمایان‌گر خصلت‌های متفاوتی هم از دولت‌گرایی اقتدارگرا و هم از فاشیسم کلاسیک است. در نمونهٔ ترکیه، انتخابات تعلیق نشده اما دگرگونی واضحی درون سازوگر دولت به سوی شکلی در کار است که می‌توان آن را "فاشیسم متأخر" نامید. [۳] خلاف فاشیسم کلاسیک، که شکل‌های لیبرالی دولت و انتخابات را نابود می‌کرد تا خشونت‌ی شبه‌جنگی را در مقابل سازمان‌های انقلابی بسیج کند، فاشیسم متأخر مستلزم تعلیق انتخابات نیست چرا که تهدیدی از سمت کمونیست‌ها دیگر وجود ندارد. [۴] در عوض، تداوم سیاست پارلمانی کارکرد ستراتیژیک برای احزاب پوپولیست دست‌راستی داشته است که پس از بحران ۲۰۰۸ ظاهر شدند. این احزاب، نخبگان بیگانه [از مردم] را همچون معماران نظم مستقر معرفی می‌کنند و آن‌ها را در مقابل توده‌ای فسادناپذیر می‌نشانند. این احزاب با ادعای نمایندگی ارادهٔ راستین مردم دشمن داخلی ایجاد می‌کنند و جامعه را دوقطبی و پایگاه حمایتی خود را تحکیم می‌بخشند. انتخابات مداوم و پویایی صحنهٔ پارلمانی این دشمن داخلی را زنده نگه می‌دارد و آن را همچون مخاطبی معرفی می‌کند که رهبران احزاب پوپولیست دست‌راستی برای بازتولید خویش به آن‌ها نیازمندند. خلاف فاشیسم کلاسیک که دشمن را از طریق خشونت فیزیکی در هم می‌کوبد، فاشیسم متأخر دشمن خود را در وهلهٔ نخست از خلال خشونت نمادین و سپس به واسطهٔ سازوگرهای قضائی و قهری دولت خنثی می‌کند. در نتیجه، فاشیسم متأخر همچون شکلی از دولت ارتباط تنگاتنگی با پوپولیسم به عنوان شیوه‌ای سیاسی برای رهبران دست‌راستی دارد.

سازوگرهای دولت مرکزی مسلط در این شکل متمایز و رای محدود‌های دولت‌گرایی اقتدارگرای نولیبرالی گسترش می‌یابند و خصلت‌های مشخصی از فاشیسم را به خود می‌گیرند، در حالی که نهادهای پارلمانی را حفظ می‌کنند. در هنگام بحث دربارهٔ ستراتیژی مقابله با این شکل نوظهور دولت آنچه در وهلهٔ نخست اهمیت دارد، فهم خصوصیت‌های آن بدون درافتادن به دام قیاس‌های تاریخی است. در این جستار، نمونهٔ ترکیه را به عنوان ادای سهمی در رابطه با این تلاش به بحث خواهم گذاشت. جستار حاضر چهار بخش دارد. بخش اول ماهیت فاشیسم متأخر و تجلی آن در ترکیه را به بحث می‌گذارد؛ بخش دوم به بررسی فاشیسم متأخر همچون شکل نوظهور دولت در بستر ترکیه می‌پردازد؛ بخش سوم خطوط کلی ستراتیژی تا کنونی چپ ترکیه را در مقابل این شکل دولت طرح می‌کند و بخش آخر، مسألهٔ ستراتیژی را در چشم‌انداز ظاهر شده پس از انتخابات محلی ۲۰۲۴ بررسی می‌کند.

فهم فاشیسم متأخر و تجلی آن در ترکیه

لئو پانیتس در آخرین مصاحبه خود چنین گفته بود:

"سال‌هاست می‌گویم کسانی که از سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم حرف می‌زنند و سخنی از فاشیسم نمی‌گویند، باید سکوت در پیش گیرند. به نظر می‌رسد مسأله این باشد که هر چه سرمایه‌داری بیش‌تر به وجود خود ادامه می‌دهد، و هر چه بیش‌تر سوسیالیست‌ها ناتوان از جای‌گزینی سرمایه‌داری با چیزی انسانی، دموکراتیک و برابری‌خواهانه می‌شوند، احتمال موجود این است که فاشیسم در قرن بیست‌ویکم در چارچوب سرمایه‌داری ریشه عمیق‌تری بداند." [۵]

بنابراین، ما چگونه باید این روند "ریشه دواندن عمیق‌تر فاشیسم در قرن بیست‌ویکم در چارچوب سرمایه‌داری" را درک کنیم؟ در حال حاضر مباحث مارکسیستی فزاینده‌ای در باب این مسأله وجود دارند که از آن‌ها دو نکته اساسی استنتاج می‌کنم. نخست، فاشیسم واکنشی منحصر به فرد به بحران سرمایه‌داری است. در حالی که فاشیسم کلاسیک واکنشی به بحران ۱۹۲۹ بود، فاشیسم متأخر بازتاب دشواری‌های برآمده از بحران ۲۰۰۸ است. شکل خاصی که فاشیسم امروز به خود می‌گیرد، در مقایسه با شکل نسخه کلاسیک آن مشخصاً ناشی از تفاوت‌های تاریخی بین این دو بحران است. به گفته ویلیام رابینسون، فاشیسم کلاسیک بر ائتلاف قدرت‌های سیاسی ارتجاعی با سرمایه‌های ملی خود، که به دنبال بازارها بودند، اتکاء داشت. با این حال، فاشیسم متأخر مبتنی بر ائتلاف نیروهای سیاسی ارتجاعی با سرمایه فراملی و، به زعم رابینسون، ظهور "دولت پولیسی جهانی" است. در چنین بزنگاهی، دولت-ملت‌ها به صورت مداوم می‌کوشند فرصت‌هایی جدید برای انباشت از طریق واگذاری ایجاد درگیری و جنگ به سرمایه فراملی به وجود آورند. [۶] خلاف فاشیسم کلاسیک جنگ‌های این دوره حول محور درگیری‌های متقابل بین دولت‌ها نمی‌چرخند که پس از تقسیم بازارها متوقف شوند. در عوض، دولت‌ها در همکاری با بازی‌گران غیردولتی (از قبیل مزدوران، گروه‌های نیابتی، سازمان‌های جنایتکار مافیایگونه و نیروهای شبه‌نظامی) به خشونت نامحدود متوسل می‌شوند.

تلاش رابینسون برای متمایز کردن فاشیسم متأخر از فاشیسم کلاسیک به واسطه تأکید بر نقش جدید بین‌المللی‌سازی سرمایه روشن‌گر است. با این حال، ادعای وی در باب اتکای فاشیسم متأخر به "ائتلاف قدرت‌های سیاسی ارتجاعی با سرمایه فراملی" و ظهور "دولت پولیسی جهانی" مناقشه‌انگیز است. این دیدگاه این مسأله را نادیده می‌گیرد که چگونه فاشیسم متأخر مجراهای جدیدی برای انباشت پیش می‌نهد، آن هم نه فقط برای سرمایه فراملی بلکه برای جناح‌های مختلف سرمایه که درون دولت‌های ملی نهادینه شده‌اند. از این رو، همچنین نیازمند آنیم به این مسأله بپردازیم که چگونه دولت‌های اقتدارگرا هم‌زمان که نزاع‌های بین جناح‌های مختلف سرمایه را هدایت می‌کنند، دچار دگرگونی می‌شوند. افزون بر این، مفهوم "دولت پولیسی جهانی" این خطر را دارد که ماهیت خود دولت را بیش از حد ساده‌سازی کند. از منظر دیدگاه جستار حاضر (و تأثیری که از پلانزاس گرفته)، فاشیسم متأخر به بحران ارزش‌آفرینی سرمایه در مرحله پیشرفته‌ای از بین‌المللی‌سازی می‌پردازد. در چنین بستری، دولت‌ملت‌ها به مدیریت انباشت بین‌المللی می‌پردازند و تضادهای امپریالیسم را در قالب نزاع‌های طبقاتی درون هر صورت‌بندی اجتماعی درونی‌سازی می‌کنند. این امر منجر به ایجاد عرصه‌های انباشت جدید می‌شود به طوری که امپریالیسم و جنگ تبدیل به امور داخلی دولت‌های اقتدارگرا می‌شوند هم‌زمان که جناح‌های مشخص سرمایه با سیاست‌های خاص دولتی در یک راستا قرار می‌گیرند. این پویاها در سازوبرگ‌های قهری و ایدئولوژیک دولت تجلی می‌یابند و بر مبنای مفصل‌بندی‌شان با امپریالیسم شکل‌های متمایزی به خود می‌گیرند. بنابراین، تغییر دولت‌های اقتدارگرا به سوی شکل فاشیستی متأخر مشروط به و متأثر از این است که چگونه با تضادهای بین‌المللی‌سازی سرمایه برخورد می‌شود. در ترکیه، هم‌گرایی اثرات بحران اقتصادی ۲۰۰۸ و بحران سیاسی داخلی ۲۰۱۳ به دولت این امکان را داد تا خودآئینی بیش‌تری نسبت به بلوک قدرت

پیشین به دست آورد. این امر با ظهور بلوک قدرت جدیدی که خصیصه آن جناح‌های مختلف سرمایه‌هژمونیک و بازآرائی‌های امپریالیستی است، موجب تسهیل یک گذار شد. به تبع آن، سازمان‌یابی و شیوه‌های عمل سازوبرگ‌های دولت شروع به دگرگونی به سوی فاشیسم متأخر کرد.

در بستر ترکیه، تلاش‌های اخیر دولت برای پذیرش نقشی نیمه‌امپریالیستی در خاورمیانه، به‌ویژه در شمال سوریه، در سازوبرگ‌های قهری آن به واسطه ظهور یک مجتمع نظامی-اطلاعاتی جدید بازتاب می‌یابد که با باندهای تبهکاری فاشیستی بین‌المللی، گروه‌های نیابتی و نیروهای شبه‌نظامی همکاری دارد. در این‌جا، ایجاد عرصه‌های نوین برای انباشت سرمایه همچون سازوکار انتقال منابع به گروه‌های سرمایه‌حاملی حزب عدالت و توسعه که در حال رشد و بین‌المللی شدن هستند و بلوک قدرت نوپدید را تشکیل می‌دهند، ایفای نقش می‌کند. برای نمونه، صنعت دفاعی در فعالیت‌های تجاری با مجتمع‌های نظامی-صنعتی کشورهای امپریالیستی گوناگون از جمله ایالات متحد و اسرائیل مشارکت دارد، در حالی که مبنای انباشت سرمایه را از شرکت‌های عظیم، در رأس آن‌ها به پیمان‌کاران حامی حزب عدالت و توسعه و بنگاه‌های کوچک و متوسط در این بخش، گسترش می‌دهد. [۷] با این حال، این روند در سازوبرگ‌های ایدئولوژیک همچون نژادپرستی مهاجرت‌ستیز بازتاب نیافته است، امری که مورد ترکیه را از همتایان راست افراطی‌اش در اروپا متمایز می‌کند چرا که حزب عدالت و توسعه لفاظی مهمان‌نوازه‌ای در قبال سوریه‌ای‌ها دارد. این لفاظی به عنوان بخشی از استفاده ستراتیژیک دولت از مهار پناهندگان همچون ابزار چانه‌زنی با اتحادیه اروپا به کار می‌رود. حزب عدالت و توسعه از طریق این نزاع سیاسی رسمی به دنبال تضمین سکوت اروپا در قبال گام‌های اقتدارگرایانه خود به سوی تأسیس یک رژیم اسلام‌گرای سیاسی است. این پویاها پیوند پیچیده بین شکل خاص فاشیسم متأخر دولت ترکیه، الگوی مفصل‌بندی آن با امپریالیسم و بستر تاریخی سرمایه‌داری نژادی آن را برجسته می‌کنند. [۸]

این مسأله ما را به نکته دوم می‌برد. فاشیسم متأخر در هر کشوری که ظهور می‌کند، شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. به بیان ایجاز احمد، "هر کشور صاحب فاشیسمی می‌شود که مستحق آن است". [۹] همان‌طور که احمد می‌گوید، "به بیان ستراتیژیک، نیازمند آنیم که توجه کمتری به نقاط اشتراک فاشیسم با فاشیسم کشوری دیگر کنیم و بیشتر توجه‌مان صرف نوآوری‌هایی شود که فاشیسم مطابق با تاریخ و سیاست خاص کشوری که شکل سازمان‌یافته‌ای در آن دارد، به وجود آورده است... فاشیسم تنها در بزنگاه‌هایی مشخص موفق می‌شود، به‌ویژه زمانی که در ساختارهای عمیق معینی ریشه می‌دواند". [۱۰]

به این دلیل، لازم است که نگاهی به تاریخ ساختارهای اجتماعی، جریان‌های ایدئولوژیک و نهادی داشته باشیم که فاشیسم در آن پا می‌گیرد، نهادی که اساساً در هر کشور در طول روند شکل‌گیری دولت-ملت پدید می‌آیند. [۱۱] در ترکیه، سه لحظه تاریخی مهم ریشه‌های فاشیسم متأخر را برجسته می‌کنند. نخست، به حاشیه راندن گروه‌هایی از قبیل کُردها، علویان، ارمنی‌ها و یونانیان به نفع هویت مسلط ترکی-سُنی در طول شکل‌گیری رژیم کمالیستی در دهه ۱۹۲۰ است. در میان گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده، کُردها به عنوان گروهی ملی که خصیصه‌شان همانا تمایزهای زبانی و منطقه‌ای درون چارچوب "استعمار داخلی" است، جایگاهی منحصربه‌فرد دارند. تأکید آلبرتو توسکانو بر "دوران طولانی" سرمایه‌داری نژادی یا استعمارگری داخلی همچون بنیانی تاریخی برای فاشیسم متأخر در جهت فهم این جنبه مفید است. [۱۲] توسکانو استدلال می‌کند که فاشیسم بر مبنای نژاد، جنسیت و سکسوالیته درون یک کشور و در دوره زمانی مشابهی به شکل متفاوتی به کار بسته می‌شود. توسکانو برای روشن ساختن این تجربه متمایز سلطه، از مفهوم "دولت دوگانه" ارنست فرانکل استفاده می‌کند که در ابتداء برای توصیف المان نازی به کار رفت، جایی که "دولت

هنجاری" درون هنجارهای قانونی حرکت می‌کند، در حالی که "دولت استثنائی" (Prerogative State) تصمیم‌های دلخواهانه می‌گیرد. بر این اساس، توسکانو مفهوم "دولت دوگانه نژادی" را مطرح می‌کند و بر این واقعیت تأکید دارد که "نظام‌های سیاسی که عموماً لیبرال-دموکراتیک تلقی می‌شوند، می‌توانند نهادهائی را در خود جای دهند که نقش رژیم‌های سلطه و ترور را برای بخش‌های قابل توجهی از جمعیت خود ایفاء کنند". [۱۴] این مفهوم‌پردازی برای فهم کاربست متفاوت قانون در قبال کردها به عنوان ویژگی ثابت رژیم فاشیستی در ترکیه ضروری است.

لحظه دوم، تشکیل واحد عملیات پنهان موسوم به واحد "ضد چریکی" (counter-guerrilla) درون دولت است که عملکرد آن به موازات شاخه ترکیه "عملیات گلادیو" (Operation Gladio) بود، یک ابتکار عمل ضدکمونیزستی مخفی به پشتیبانی ناتو و امریکا پس از جنگ جهانی دوم. واحد "ضد چریکی" در ابتداء درون نیروهای مسلح ترکیه فعالیت داشت و تحت شکل‌ها و نام‌های گوناگون ادامه پیدا کرد. این واحد با "گروه‌های خاکستری"، سازمان شبه‌نظامی جوانان ملی‌گرای افراطی حزب "حرکت ملی" (MHP) در اقدامات علیه جنبش سوسیالیستی در دهه ۱۹۷۰ همکاری کرد. میراث این ساختار ضدچریکی در شکل‌های گوناگون در دوران پساجنگ سرد تداوم یافت و مشخصاً از دهه ۱۹۹۰ به بعد در نزاع با کردها به کار رفته است. این سنت دیرپای به‌کارگیری تاکتیک‌های ضدشورشی و ویژگی‌های سرکوبگر خاصی را به فاشیسم متأخر در ترکیه می‌دهد که نمونه آن سرکوب جنبش‌هایی مثل اعتراضات پارک گزی در ۲۰۱۳ و درگیری‌های جاری با کردهاست. این موضوع، بستر ترکیه را از سایر نمونه‌های فاشیسم متأخر جدا می‌کند زیرا صرفاً متمرکز بر جلوگیری از خیزش‌های اجتماعی نیست بلکه در عوض، فعالانه در سرکوب جنبش‌های اجتماعی مشارکت دارد.

لحظه سوم، کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ است که قدرت سازمان‌یافته کارگران و چپ را در هم شکست و "سنتر ترکی-اسلامی" را تبدیل به ایدئولوژی رسمی دولت کرد. فاشیسم متأخر شکل‌یافته به دست حزب عدالت و توسعه تمام این سه لحظه تاریخی را در خود می‌گنجاند و شکل جدیدی به آن‌ها می‌دهد. این فاشیسم متأخر منکر راحلی صلح‌آمیز درباره مسئله کردی است؛ ساختار عملیات‌های ضدشورشی را در شکل‌های مختلف حفظ می‌کند؛ سیاست‌های اقتصادی ضدکارگری را تعمیق می‌کند؛ و برتری اسلام‌گرایی را در "سنتر ترکی-اسلامی" بدون عقب‌نشینی از عنصر "ترکی" افزایش می‌دهد. به بیان دیگر، این فاشیسم متأخر تنازعات برآمده از روند دولت-ملت‌سازی را با سرمایه‌داری معاصر به نحوی منحصربه‌فرد مفصل‌بندی می‌کند. همچنین شامل تغییر از بلوک قدرت ریشه‌دار در سرمایه‌داران بزرگ غرب‌گرا که در طول رژیم کمالیستی اولیه شکل گرفتند به بلوک جدیدی متشکل از سرمایه‌داران اسلامی نوپدید و حامی حزب عدالت و توسعه است که در سطح بین‌المللی متصل به گروه‌های سرمایه از کشورهایی مثل روسیه، قطر، ونزوئلا و آذربایجان هستند. این تغییر به انتقال منابع از سرمایه غرب‌گرا به سرمایه اسلامی به نحوی که سودها را به خطر بیندازد، نینجامیده است. در عوض، سرمایه غرب‌گرا پیوندهای عمیق خود را با سرمایه جهانی و نیز اطاعت سیاسی از رژیم را یا حفظ کرده یا حتی سودهای خود را افزایش داده است. در همین حین، رشد سرمایه اسلامی هم از طریق سازوکار گسترش نظامی که تقاضای بازار را حفظ کرده و هم از خلال تسهیل شبکه‌های زنجیره تأمین جدید و استفاده از زور فرااقتصادی در روند انباشت سرعت یافته است. مورد دوم شامل عناصری مثل کالائی‌سازی طبیعت و خدمات عمومی از طریق روش‌هایی مثل سلب‌مالکیت فوری؛ استفاده از عملیات بازار سیاه در خلق منابع مالی غیرقانونی؛ بهره‌برداری از مناقصات عمومی و کنترل سیاسی بانک مرکزی برای انتقال ثروت به سرمایه‌داران حامی حزب عدالت و توسعه؛ مصادره صدها شرکت به دست دولت به بهانه اصطلاحاً روابط آن‌ها با سازمان‌های تروریستی؛ و تأسیس "صندوق ثروت ترکیه" تحت کنترل مستقیم رجب طیب اردوغان با کارکردهای مالی که هم‌راستا با بودجه

دولت مرکزی است، می‌شود. بی‌شک سیاست کلی اصلی که هم بخش‌های ریشه‌دار و هم بخش‌های نوظهور سرمایه را راضی نگه دارد، افزایش فشار بر نیروی کار به صورت کلی بوده است.

این گذار به یک بلوک قدرت جدید در ترکیه از طریق بازساختار بندی رادیکال سازوبرگ‌های دولت در طول دهه گذشته امکان‌پذیر شد. در نمونه‌های ایالات متحد و برزیل، ترمپ و بولسونارو با نیروهای راست افراطی که بخشی از بلوک انتخاباتی بودند به قدرت رسیدند اما رژیم سیاسی شکلی فاشیستی به خود نگرفت. در این مقطع، ظهور رهبران، احزاب، جنبش‌ها و ایدئولوژی‌های پوپولیست راست افراطی و اکنش سیاسی فراگیر به تضادها و قطب‌بندی‌های پایدار این مرحله از سرمایه‌داری است. در مقابل، فاشیسم متأخر در ترکیه نه تنها همچون یک ایدئولوژی و حزب/جنبش سیاسی وجود دارد بلکه در قالب یک شکل نوظهور دولت نیز تظاهر یافته است به طوری که رویه‌های فاشیستی خود را به نحوی درون سازوبرگ‌های دولت جا انداخته که آن را قابل مقایسه با کشورهایی مثل هندوستان و هنگری می‌کند که راست افراطی در آن‌ها به قدرت رسیده. این تحولات گواهی بر این گفتهٔ ایجاز احمد است که "فاشیسم تنها در بزنگاه‌هایی مشخص موفق می‌شود، به‌ویژه زمانی که در ساختارهای عمیق معینی ریشه می‌داند".

برای فهم فاشیسم متأخر همچون شکل دولت، بازبینی نظریهٔ دولت پولانزاس همراه با بازنگری نظری و تاریخی لازم در دو مقطع کلیدی اهمیت دارد. نخست، ظهور فاشیسم متأخر به عنوان شکل دولت، همچون نسخهٔ کلاسیک آن، به منزلهٔ روندی متناقض پیش می‌رود. با این حال، باید در زمینهٔ مقایسه‌های تاریخی محتاط بود. فاشیسم متأخر روندی کاملاً مطابق با نظریهٔ مراحل پولانزاس نیست که به تأسیس دولت "تماماً فاشیستی" منتهی شود. [۱۵] در حالی که مراحل تعیین‌کننده‌ای ممکن است تکوین فاشیسم کلاسیک در المان و ایتالیا را مشخص کرده باشد، این مراحل را نمی‌توان به فاشیسم متأخر منتقل کرد. افزون بر این، مفهوم "نقطهٔ برگشت‌ناپذیر" در نظریهٔ پولانزاس هم از منظر شناخت‌شناسانه و هم از منظر تاریخی مشکلاتی به همراه دارد. در هر نوع گذاری بین شکل‌های دولت سرمایه‌داری، بازگشت به شکل دولت قبلی در تمامیت آن شدیداً غیرمحمول است، اگر نگوئیم غیرممکن. تغییر می‌تواند در جهت‌های متعددی حاصل شود که بر اهمیت تلقی فاشیسم همچون روندی متضاد و عرصهٔ مبارزه در میان بازی‌گران گوناگون تأکید دارد، نه به عنوان تغییری تکرار استانی و از پیش تعیین شده با نقطهٔ پایانی پیش‌بینی شده.

دوم، پولانزاس به نقد تزه‌های کمینترن می‌پردازد که تفاوت کمی میان دموکراسی پارلمانی و فاشیسم قائل بود و استدلال می‌کند در حالی که دموکراسی پارلمانی می‌تواند حاوی بذره‌های فاشیسم باشد، رشد فاشیسم صرفاً روندی تکرار استانی نیست که از جوانه زدن چند بذر ناشی شود. [۱۶] پولانزاس بین شکل‌های عادی و استثنائی دولت سرمایه‌داری تمایز می‌گذارد و می‌گوید شکل‌های استثنائی دولت مثل فاشیسم پس از یک بحران سیاسی ظاهر می‌شوند و مستلزم دگرگونی رادیکال در مناسبات بین سازوبرگ‌های ایدئولوژیک و قهری برای بازسازمان‌دهی هژمونی هستند. اما در عین حال، پولانزاس فاصلهٔ خود را با رویکردهائی حفظ می‌کند که رابطهٔ بین دموکراسی بورژوائی و فاشیسم را با به‌کارگیری تمایز عادی/آسیب‌شناختی تحلیل می‌کنند. [۱۷] تشنجی بین این استدلال و استفادهٔ پولانزاس از عبارت "دولت استثنائی" وجود دارد، زیرا این عبارت حاکی از آن است که فاشیسم انحرافی از امر هنجارین است. این تشنج پیش از کاربست دوگانهٔ شکل دولت عادی/استثنائی برای فاشیسم متأخر مستلزم بازاندیشی نظری جامع است، هم بر اساس اصطلاح‌شناسی و هم بر مبنای مفهوم‌پردازی. ضروری است که ترسیم عناصر رژیم فاشیستی به عنوان "بذره‌های" منفعل درون دموکراسی پارلمانی را که منتظر جوانمزنی در طول یک بحران هستند، بازنگری کنیم. در عوض، این عناصر فعالانه در رابطه با بخش‌های معینی از جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرند، همان‌طور که در پدیده‌هایی مثل دولت دوگانهٔ نژادی مشاهده می‌شوند. بنابراین، هم تداوم و هم گسستی بین شکل‌های دولت فاشیستی و پارلمانی

دموکراتیک در کار است. در بستر ترکیه، جایی که عناصر دولت فاشیستی به صورت نظام‌مند برای مدتی طولانی علیه کردها به کار رفته‌اند، خصیصه فاشیسم متأخر بسط این عناصر به بخش گسترده‌تری از جامعه است. ادامه دارد

یادداشت‌ها:

[1]. Nicos Poulantzas, *Crisis of Dictatorships: Portugal, Spain, Greece*, London: NLB, 1976.

[2]. Nicos Poulantzas, *State, Power, Socialism*, London: NLB, 1978.

[3]. [من عبارت آلبرتو توسکا، "فاشیسم متأخر" را به هنگام بحث از تجلی‌های معاصر فاشیسم مناسب‌ترین گزینه می‌دانم چرا که دلالت بر حضور مستمر فاشیسم در تمام دوره‌های زمانی گوناگون دارد. به بیان توسکانو، همانند "سرمایه‌داری متأخر" یا "مارکسیسم متأخر" این عبارت اشاره به این واقعیت دارد که فاشیسم همانند سایر پدیده‌های سیاسی بنا بر بستر اجتماعی-اقتصادی آن تفاوت پیدا می‌کند". بنگرید به:

Alberto Toscano, *Late Fascism: Race, Capitalism and the Politics of Crisis*, London: Verso, 2023, p. 16.

[4]. [ایجاز احمد عبارت "پسادموکراتیک" را برای ارجاع به شکل دولت در این بزرگه به کار می‌برد. اما همان‌طور که وی اشاره دارد، این عبارت یک ساختار دموکراتیک پیشینی را فرض می‌گیرد که ربطی به کشورهایی مثل ترکیه ندارد. بنگرید به:

Aijaz Ahmad, 'Extreme Capitalism and "The National Question"', in Leo Panitch and Greg Albo, eds, *A World Turned Upside Down: The Socialist Register 2019*, London: Merlin Press, 2019, p. 33.

[5]. Ana Garcia et al., 'The Growing Contradictions Within the Empire: An Interview with Leo Panitch', *Studies in Political Economy*, 1(102), p. 5.2021,

[6]. William I. Robinson, 'Global Capitalist Crisis and Twenty-First Century Fascism: Beyond the Trump Hype', *Science and Society*, 2(83), pp. 481-509.2019,

[7]. For details, see: İsmet Akça and Barış Özden, *A Political-Economic Map of the Turkish Defense Industry, Report prepared for the Heinrich Böll Stiftung*, 2021.

[8]. [این تعامل همچنین دوروی دولت ترکیه را در قبال فلسطینیان، سوری‌ها و کردها نشان می‌دهد. در حالی که دولت ترکیه خشونت اسرائیل علیه فلسطین را محکوم می‌کند، اما توافق‌های تجاری خود با اسرائیل را قطع نمی‌کند و هم‌هنگام همچنین خشونت خود علیه کردها در شمال سوریه را انکار می‌کند. همچنین در حالی که دولت ترکیه لفاظی پذیرش پناهجویان را در قبال پناهجویان سوری دارد، در عین حال، به احزاب و شبه‌نظامیان مخالف و نژادپرست اجازه می‌دهد در خیابان‌ها نژادپرستی ضد مهاجران را تشدید کنند.

[9]. [در این‌جا ایجاز احمد به اظهارات معروف کلارا زتکین اشاره دارد که می‌گفت "فاشیسم پاداش شایسته‌ای برای ماست به خاطر آن‌که انقلاب نکردیم". بنگرید به:

Vijay Prashad and Aijaz Ahmad, *Nothing Human is Alien to Me: Aijaz Ahmad in Conversation with Vijay Prashad*, New Delhi: Leftword, 2020, p. 187.

[۱۰]. Prashad and Ahmad, *Nothing Human is Alien to Me*, pp. 188-9.

[۱۱]. Prashad and Ahmad, *Nothing Human is Alien to Me*, p. 189.

[۱۲]. Toscano, *Late Fascism*, pp. 135-6.

[۱۳]. Toscano, *Late Fascism*, p. 135.

[۱۴]. Toscano, *Late Fascism*, p. 135.

[۱۵]. [این مراحل عبارتند از: دوره از شروع این روند تا نقطه "بی‌بازگشت"؛ از دوره نقطه بی‌بازگشت تا زمانی که فاشیسم به قدرت می‌رسد؛ نخستین دوره فاشیسم در قدرت؛ و دوره ثبات فاشیستی. بنگرید به:

Nicos Poulantzas, *Fascism and Dictatorship*, London: Verso, 2018[1970], pp. 82-3.

[۱۶]. [پولانزاس، فاشیسم، ص. ۷۶. فهمی از فاشیسم که در کمینترن (تأسیس در ۱۹۱۹)، از دهه ۱۹۲۰ تا کنگره هفتم در ۱۹۳۵ استیلا داشت، فاشیسم را همچون روندی ارگانیکی تلقی می‌کرد که تدریجاً از درون دموکراسی بورژوائی بدون نیاز به تحولی خاص تکوین یافته بود. این فهم تنها در کنگره هفتم تغییر کرد، زمانی که دیمیتروف عنوان کرد به قدرت رسیدن فاشیسم، جانشینی معمولی یک دولت بورژوا با دولتی دیگر نبود بلکه تغییری در شکل دولت بود. این فهم به کمینترن امکان بازنگری در موضع چپ افراطی پیشین خود را داد، که سوسیال دموکرات‌ها را در ۱۹۲۸ به عنوان "سوسیال فاشیست‌ها" دسته‌بندی کرده بود، و موجب شد ستراتیژی جبهه مردمی را بپذیرد.

[۱۷]. [فاشیسم شکلی از دولت و رژیم در حد غائی دولت سرمایه‌داری است. وقتی از "حد غائی" می‌گوییم، به هیچ‌وجه منظورم شکل "آسیب‌شناختی" نظام سیاسی بورژوائی (یعنی شکلی که قسماً بیگانه با "دموکراسی پارلمانی" است) نیست؛ بلکه مقصودم شکلی است که به سبب بزنگاه نسبتاً خاصی از مبارزه طبقاتی به وجود آمده است". پولانزاس، فاشیسم، ص. ۷۵.

منبع: [نقد](#)